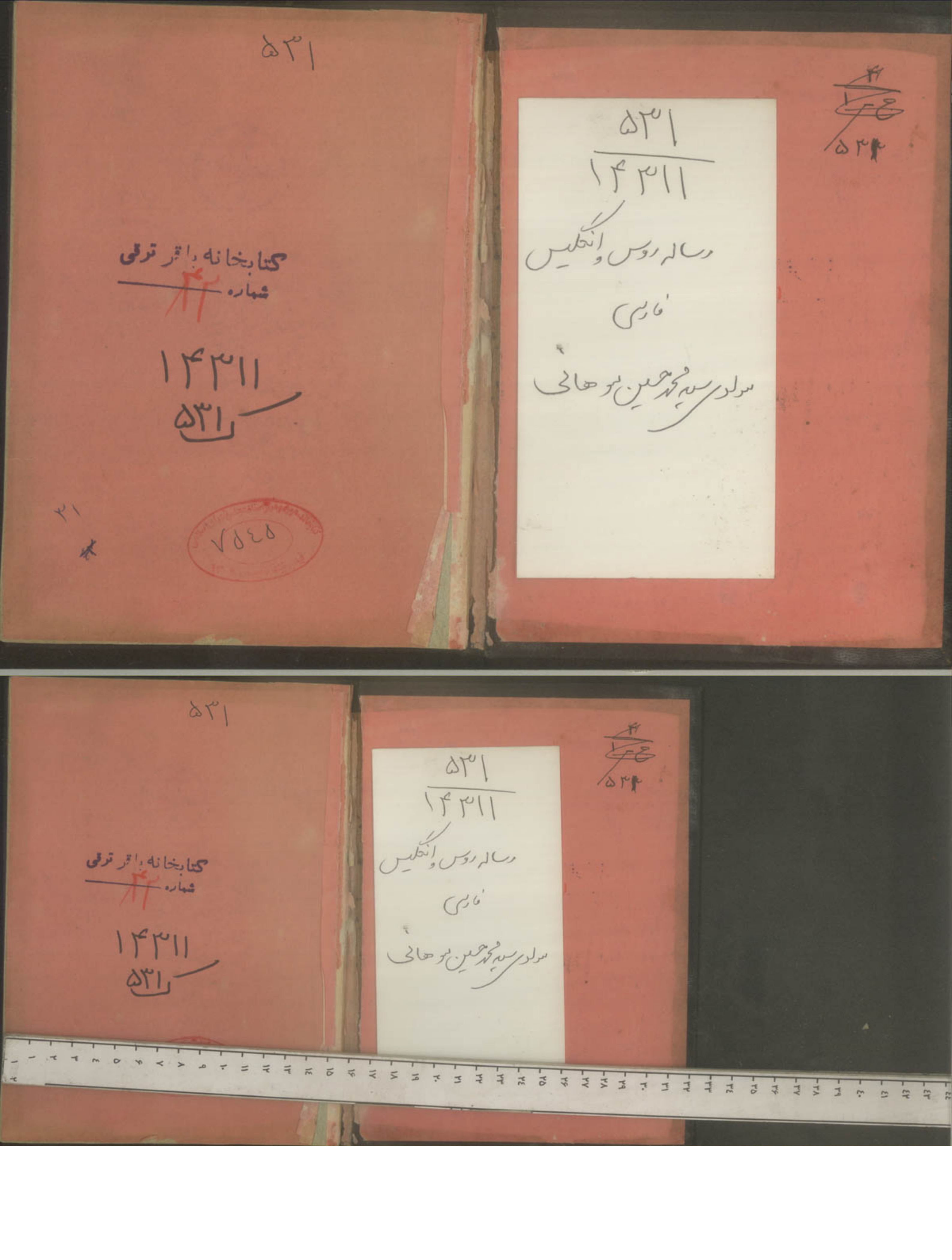
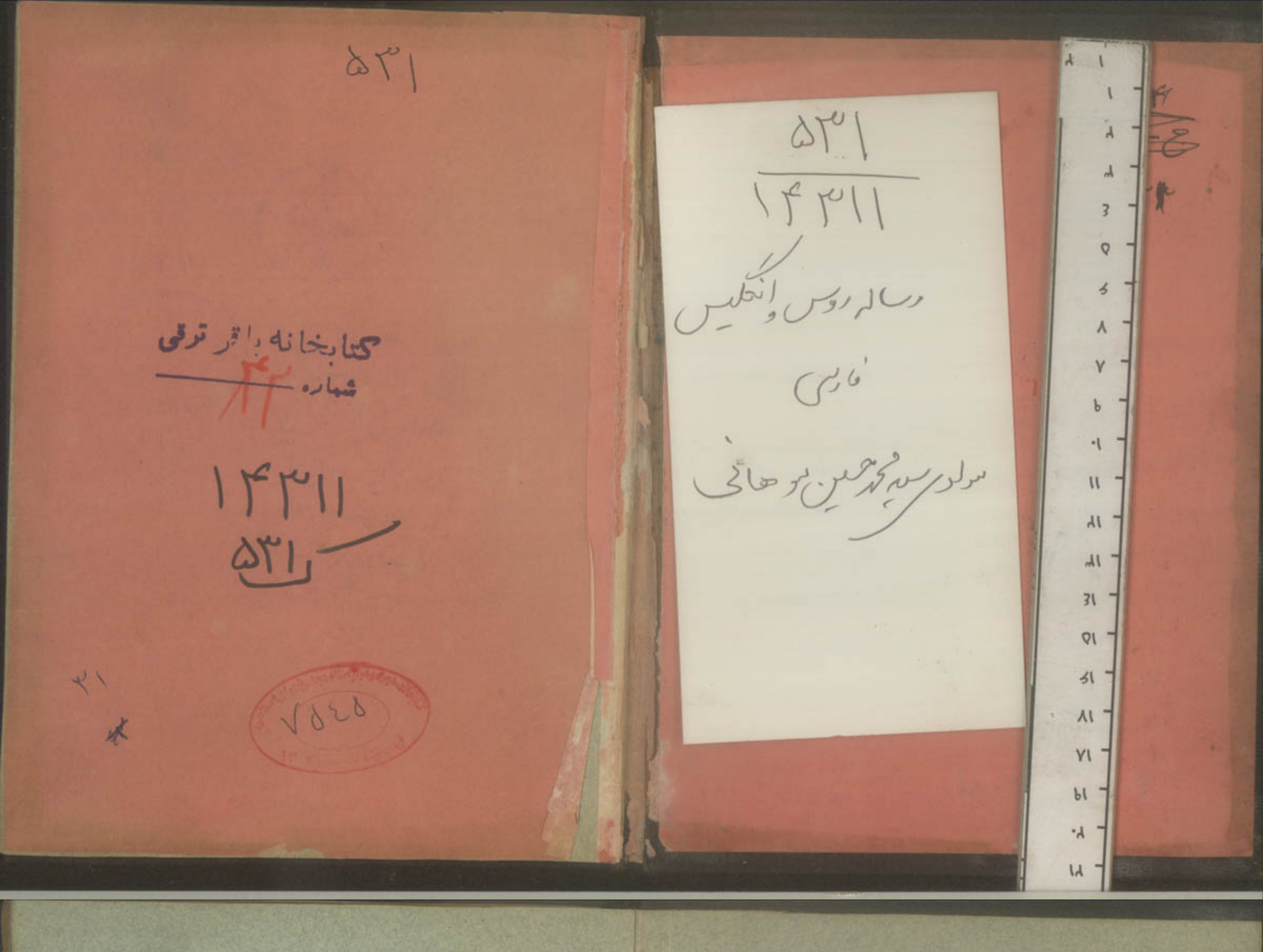

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی


۵۳۱
کتابخانه دکتر ترقی
شماره ۴۲
۱۴۳۱۱
۵۳۱
۷۵۴۵
۵۳۱
۱۴۳۱۱
رساله روس و انگلیس
فارسی
مولوی سید محمد حسین بوهانی



بسمه تبارک وتعالی

ترجمه یکی از رسایل مطبوعه هندوستان

مولوی سید محمد حسین موهانی المتخلص باغلب از فضلاء و دانشمندان هند رساله موسوم به روس و انگلستان نگاشته چون حاوی مطالب مفیده بود دعاگو سید حسین شیرازی مترجم زبان هندی در دار الترجمه خاصه همایونی از هندی بفارسی ترجمه نمود

رساله مزبوره مشتمل بر چهار باب است **باب اول** در روابط اروپائی روس و انگلیس خصوصاً در مطالب راجعه بدولت عثمانی و بیان اهمیت رابطه این دولت با دولتین مشار الیهما **باب دوم** در روابط روس و انگلیس با دولت ایران **باب سیم** در روابط روس و انگلیس با افغانستان **باب چهارم** در مطالب متعلقه بهندوستان .

باب اول در روابط اروپائی انگلیس و روس
سلطنت عثمانی

دولتیکه اهل اسلام آنرا دولت روم میگویند و پادشاه آنرا سلطان میخوانند باسم عثمانی و ترک مشهور است و انگلیسها آنرا حکومت ترک مینامند شخص شجاع با اقدامی از همین سلسله ترک که عثمان چق نام داشته اول سلطان سلسله عثمانی و بانی این سلطنت است و بنیان اقتدار این طایفه را او در اروپا مستحکم ساخت و این قدرت پاینده بود تا آنگاه که ملل مخالف قوة بهم رسانیدند و بر عثمانیها غلبه کردند و کیفیت ضعف و قوت و هبوط وصعود و مغلوب و غالب نهایت غریب است سلاطین و دولی که سابقاً بکشورستانی و بسط و وسعت ممالک خود پرداخته ابتدا خیلی پیشرفت حاصل نموده اند اما غالباً وضع آنها یکوقتی سدی در جلو آن پیشرفت کشیده و فتوحاتشان محدود گردیده و متوقف شده و پس از آن اسباب تنزل و هبوط ایشان فراهم آمده است و دولت و سلطنت عثمانی از همان قبیل بوده سرجان ملکم گوید طایفه دلیر ترک اصلاً صحراگرد میباشند و هرگز برای فراهم آوردن لوازم معاش خود متفرق و منتشر نمیشوند تا دشمن بتواند در





جلد اول رساله روس و انگلستان
مشتمل بر دو باب باب اول
در روابط روس و انگلیس با عثمانی
در مطالب راجعه بدولت عثمانی
باب دوم در روابط
روس و انگلیس با
ایران

چنین وقتی آنها را شکست دهد و یکی از صفات آنها این است که تا بی‌بضاعت نشوند حمله بجائی نمیبرند این است که هر وقت حمله برند فتح میکنند و نادراً منهزم شوند و آنهائی که دارای ثروت و مکنت چون طرف طمع آنها واقع گردند لابد مغلوب ایشان خواهند شد و تاب مقاومت نخواهند آورد وقتیکه عثمان غازی بلشکرکشی پرداخت قبیله و طایفه او بفقر و فاقه مبتلا بودند و جز قصد تحصیل مال و تسخیر ملک خیالی نداشتند و همین استیصال آنها را بر اروپائیها که در آنوقت از همه جا غافل بودند غالب ساخت بهار اقبال و اوان فتوحات عثمان غازی و اعقاب او تا وقتی بود که دول فرنگ در عالم بیهوشی و غفلت و بیخبری بسر میبردند همینکه آنها هوشیار و واقف کار شدند بهار دولت عثمانی مبدل بخزان گردید در اوایل امر پیشه و حرفه عثمانیها فقط جنگ و زد و خورد بود همینکه مکنت و ثروت بهم رسانیدند و به تن پروری و عیش و عشرت افتادند دست و پای فتوحات ایشان شکسته و بسته شد غالب مغلوب و قاهر مقهور گردید علایم و امارات زوال و استیصال ظاهر گشت و در حقیقت آنچه کردند خودشان بخودشان کردند شک نیست که عثمانیها مردمان بااتفاقی هستند لکن چون حقوق ملل تابعه خود را

ضایع کرده اند آنها هم اعتنای قلبی بسلطان ندارند و اوامر او را از فرایض و واجبات نمی‌پندارند و شخص او را واجب الاطاعه نمیشمارند عیسویهائی که در تحت تبعیت عثمانیها داخل شدند سلاطین آنها بعد از ورود بترقی و صعود گذاشته در علم و عمل بجائی رسیدند که هیچکس را امکان مقاومت با آنها نماند و معلوم است که این فقره اسباب تنزل و خرابی عثمانی گردید دول عیسوی دو قسم اند سلطنتی و جمهوری لکن این هر دو قسم منتهای مراقبت را در حفظ حقوق تبعه و رعایای خود دارند این است که روز بروز بر پیشرفت و اقتدار و شوکت ایشان میافزاید و اگر این ترقی آنها را حاصل نمیشد عثمانیها با آنکه تن بتنزل و انحطاط در داده و قبول انقراض نموده بودند اینقدرها پست و بی پا نمیشدند و با اینهمه غفلت و تن پروری بنحوی ممالک وسیعه و سلطنت مستقله خود را نگاهداری میکردند .

یکی از مورخین وصف و تمجید از عثمانیها کرده گوید بقای یک سلطنت اسلامی در فرنگ در میان آنهمه مخالف و معاند از کارهای مشکل است و اینکه عثمانیها حالا باز جائی دارند و بقیه از سلطنت آنها باقی است از دولت آن رشادتها و دلیریهائی است که پیش از این از آنها بظهور رسیده است

ومیتوان گفت سلطنت عثمانی در ممالکی که بضرب شمشیر از فرنگیها گرفته در
وقتیکه عصر عصر سلاطین وامپراطورهای فرنگ است از کارهای بسیار عجیب
میباشد خاتمه کار دولت عثمانی را هیچکس بدرستی نمیتواند پیش بینی کند ولکن
ماندن عثمانی در اروپا بجای خود از مسائل مهمه پلیتیکی میباشد بعضی را عقیده
این است که فنای عثمانی بسته باین است که تمام دول فرنگ بر ضد آن
دولت اتفاق کنند و این امری محال است درینصورت هر قدر هم دولت
عثمانی ضعیف شود مسلمانان از خاک فرنگ اخراج نخواهند شد از وقتیکه
دولت عثمانی باوج اقتدار رسید دیگر نه در اروپا و نه در آسیا هیچ پادشاهی
نتوانست باختیار سلطنت نماید تا آنزمان که دول اروپا استعداد حربی خود را
ترقی داده جلو تقدم و تعدیات آن دولت را گرفتند و قدرت او را محدود
نمودند پیش از این جلوگیری عساکر عثمانی غالباً قشون روس را شکست میداد
بلکه در سال هزار و هفتصد و یازده میلادی در عهد پطر کبیر که روسها بر عثمانیها
حمله کردند عساکر عثمانی قشون روس را شکست داده تا نزدیک پای
تخت روس راندند ولی ملکه کترین زوجه پطر کبیر صدر اعظم عثمانی را برشوه
فریفت و رفع غائله را نمود و بعد از آن در عهد امپراطور نیکلا در سال هزار و هشتصد و

بیست و هشت میلادی باز روسها بر عثمانی حمله کردند درین جنگ
عثمانی مغلوب شده لشکر روس با درنه رسید و تقریباً بعد از یک سال
جنگ صلح کردند در سال هزار و هشتصد و پنجاه و شش میلادی جنگ
قرم بوقوع رسید روس و انگلیس و فرانسه یونانیها را حمایت کرده آنهارا
آزاد و از تحت حکومت عثمانی خارج ساخته بودند چون جنگ قرم در گرفت
دولتین انگلیس و فرانسه بامداد عثمانی برخاسته این سه دولت با دولت روس
روبرو شدند عمر پاشا سپهسالاری عساکر عثمانی را داشت و اگرچه هر یک
از دولتین انگلیس و فرانسه قشون معتدبه بکمک عثمانی فرستاده بودند اما
عده لشکر خود عثمانی زیاد بود درجنگ قرم بواسطه نداشتن راه آهن دست
و پای روسها بسته بود و از طرف دیگر اهالی قفقاز نیز شوریده و طغیان
کرده بودند درین راه چندین هزار نفر از قشون روس تلف شد بعد از آن
جنگ روس راه آهن ساخت و شمیل نام رئیس شورشیان را مقهور و مخذول
نمود خاطر روس از طرف شورشیان جمع شد و اگر احیاناً گاهی بخیال
طغیان میافتادند از سایر ولایات و ایالات روس بزودی قشون میرسید
و نایره فتنه را خاموش میکرد اما جنگ قرم با سواستاپول اتفاق شده دولت

روس را مغلوب نمود و اگرچه تمام مسلمانان عالم خوشوقت شدند
که دولت عثمانی بمعاونت دو دولت عیسوی مظفر و منصور شد اما فایده
عاید دولت عثمانی نشد بلکه امور مالیه این دولت رو بضعف و نقصان
گذاشت بعلاوه خواست قشون خود را در عده و عادت با قشون دول
فرنگ برابر سازد و این خود ضرر و خسارت دیگر بود چه غیر از مخارج زیاد
آن قشون حاصلی نداشت نه در اروپا میتوانست مملکت گیری کند نه در
آسیا فقط باید خرج قشون را متحمل باشد و بیکار آنهارا نگاه دارد پس باید
گفت بعد از جنگ قرم دولت عثمانی شروع بهبوط و تنزل نمود و رفته رفته
بنا شد که بعضی از متصرفات خود را از دست بدهد دخل کم و خرج زیاد و
تنزیل قروض بقدری که تحمل آن غیر ممکن شد. یلی فایده که از جنگ قرم
عثمانی حاصل نمود این بود که دوست و دشمن خود را شناخت نیز تا آنوقت
دولت روس گمان میکرد که دولت عثمانی با او دشمن است بعد فهمید که
انگلیس و فرانسه هم با او چندان دوست نیستند بنابراین مصمم شد که انتقام
خود را از آنها هم بکشد و اول هم خود را مصروف آسیای مرکزی داشت
و بر آن شد که در این مملکت متصرفات خود را بجائی رساند که بتواند بهندوستان

انگلیس تهدید کند. بعد از آن با دولت پروس سازش کرد و اورا برآن
بداشت که با فرانسه جنگ نماید فرانسه از پروس شکست خورده ناپلئون
سیم امپراطور فرانسه در این واقعه از تخت و تاج خود محروم گردید و حال آنکه صیت
قدرت و اقتدار او عالم را گرفته بود وقتیکه دولت پروس با فرانسه جنگ
میکرد نه دولت انگلیس با وجود توانائی با او مددی کرد نه دولت عثمانی و
اگر این دو دولت بمعاونت فرانسه برمیخاستند جنگ در اروپا عمومی
میشد اما دولت روس در پرده بدولت پروس کمک میکرد و دولت
پروس ازین امداد بسیار ممنون شد و روسها نهایت خوشوقت شدند
که دشمن خود را بدست یکی از دوستان عزیز او مقهور و مضمحل کرد بعد ازین
جنگ در اتحاد فرانسه و انگلیس نیز خللی بهم رسید و برتری نفوذ که آن فرانسه
بود بالمان انتقال نمود و علاوه بر مودت قرابت و خویشی دوستی پلتیکی
فیمابین روس و المان حاصل آمد و دولت روس دولت اطریش را درین
مودت و اتحاد شریک نمود روس بعد از جنگ فرانسه و پروس باطمینان
دولت المان منافع خود را در بحر اسود بطور دلخواه مالک آمد و اصلاح این کار
نمود دولت فرانسه از حمایت و مودت دولت عثمانی دست کشید لکن انگلیس

بحالت سابقه باقی ماند دولت روس چون خود را از هر جهت مستعد
دید وضمناً بعضی از سلاطین هم با او بر ضد عثمانی همدست شدند بتهیهٔ مقدمهٔ
جنگ با عثمانی پرداخت اگرچه دوست واحد عثمانی یعنی دولت انگلیس در
معنی مایل بود که کمکی بدولت عثمانی کند ولی از ترس حمایت المان از روس
و ترس پیشقدمی روس در آسیای مرکزی مانع اقدام باپیکار بود و پس روسها
باطمینان مشغول اسباب چینی شدند هرزگوین و بسنی از بلاد محکومهٔ عثمانی را
برا و بشورانیدند عثمانی برفع آن پرداخته تازه آن نایره منطفی شده بود
که سربستان و منتنگرو ایالات نیم آزاد سر بر داشتند فرماندهٔ قشون سربی
روس بود و بسیاری از روسها با او همراه بودند عثمانیها این فقره را از
دولت روس سؤال کردند دولت مشارالیها بطور رسمی منکر شد ولی در
پرده مشغول کار خود بودند و قشون خود را در سرحد مهیا نمودند بعد از
زحمت بسیار و اتلاف نفوس بیشمار همینکه عثمانی سربی و منتنگرو را بحالت
اطاعت آورد داستان ظلم و تعدی در بلغارستان در فرنگستان در گرفت
و این مسئله مطرح شد هواخواهان روس و دشمنان عثمانی در این موقع
طرحها ریختند که عثمانی تنها ماند و کسی باعانت او نپردازد دولت انگلیس که

دوست قدیم عثمانی بود اگرچه بظاهر کمکی نمی توانست باین دولت کند اما
از امداد معنوی فروگذار ننمود چه آنوقت وزرای انگلیس از دستهٔ کنسرواتر
بودند لرد بیکنسفیلد وزیر اعظم بود و لرد دربی وزیر امور خارجه و بر خلاف
مستر گلادستون و دستهٔ لیبرال که حمایت عثمانی را از گناهان کبیره میدانستند
آنها در معنی بکمال جانبداری و تقویت را از دولت عثمانی کردند و بر ضد
روس اهتمامات بعمل آورده تحریرات با اثر نمودند و آخر الامر قرار شد
کنفرانسی در اسلامبول تشکیل یابد درین کنفرانس وکلای عثمانی زیر بار
دعاوی روس نرفتند و آنها را باطل دانستند و خیال میکردند اگر آن
گفته ها پذیرفته شود حقوقی برای سلطان در اروپا باقی نمیماند چون کار
کنفرانس نیز بر این منوال گذشت در بیست و چهارم ماه آوریل سنهٔ هزار و
هشتصد و هفتاد و هفت دولت روس بدولت عثمانی اعلان جنگ
کرد و سفرای مختار دو دولت بیرقهای خود را خوابانیده باوطان خود باز
گشتند در اروپا بلغارستان و در آسیای صغیر قارص و اردهان میدان
جنگ روس و عثمانی شد و تا یکسال بزد و خورد مشغول بودند اما عثمانی
یکسال هم قبل از جنگ با روس مشغول محاربه و مطیع کردن ایالات تابعهٔ خود

بود و اگر این جنگ داخله از قوه و استعداد و مملکت و سایر اختلافات
از قبیل عزل و نصب سلطان و غفلت و بی اعتنائی سرداران در میان نیامد
البته عثمانی مقهور روس نمیشد دولت انگلیس در مدت این جنگ منتظر بود
که به بیند چه میشود همینکه عثمان پاشا دستگیر شد و مختار پاشا در آسیای صغیر
شکست خورد و قلعهٔ قارص را روسها متصرف شدند و ارزن الروم را محاصره
کردند یک قسمت از قشون روس هم نزدیک بدیوار شهر اسلامبول شد
درینوقت سفاین جنگی انگلیس در بحر اسود نمودار گردید و این نمایش برای
آن بود که مبادا عساکر روس پای تخت عثمانی را متصرف شوند و در آن
دریاهائی که راه آمد و شد هندوستان از آنجاهاست اقتداری پیدا
نمایند دولت عثمانی هم مجبور بصلح شد و در سیم ماه مارس سال هزار و
هشتصد و هفتاد و هشت عهد مصالحه مبنی بر رعایت دولت عثمانی
منعقد و نگاشته شد و مذاکرهٔ عهد مخفی نیز شده بود اما از آنجا که این عهد بی
دخالت و وساطت ثالث فیمابین روس و عثمانی منعقد گردید و البته
شامل فواید کثیره از برای روس بود و این دولت را بر عثمانی کاملا مسلط
می نمود دولت انگلیس باخلال آن پرداخت و بدول معظمه دقایق و اسرار کار را

حالی کردند قرار دادند تا عهدنامهٔ روس و عثمانی باستحضار دول معظمه نگاشته
نشود و در ترتیب و جرح و تعدیل آن دخالت نکنند بامضای آنها نرسد
بنابراین عهدنامهٔ روس و عثمانی که در سان استفانو ترتیب یافته بود باطل شد
دولت روس ازینمعنی نهایت کراهت را داشت ولی دولت انگلیس ابرام نمود
تا کنگرهٔ برلن منعقد شد و بوجهی که میخواستند دول فرنگ مداخله در کار عهد
روس و عثمانی نمودند و آنرا بر طبق منافع خود تعدیل کردند اما عمدهٔ دخالت را
دولت المان کرد چه ریاست کنگره با پرنس بسمارک بود و او طوری قرار
کار را داد که نه موافق میل انگلیس و نه بر وفق مرام عثمانی شد چه آنوقت
دولت المان چندان میلی بعثمانی نداشت علاوه بر اینکه پرنس بسمارک
هرگز جز منافع خود یعنی فواید دولت متبوعهٔ خود چیزی را در نظر نمیکرد ضرر
عهدنامهٔ منعقده در کنگرهٔ برلن برای عثمانی بیشتر از ضرر عهدنامهٔ سان استفانو
شد اما چون همه ریاست پرنس بسمارک را بر کنگرهٔ برلن پذیرفته بودند چاره
جز قبول نبود دولت اطریش بتبعیت هرزگوین و بسنی که از ایالات تابعهٔ
عثمانی بود نایل شد در حالتیکه دیناری در این جنگ خرج نکرده و آنی
زحمت نبرده سربی و رومانی مختار و آزاد شدند بلغارستان ایالت خراجگذار

گردید و پرنس الکساندر حکمرانی این ایالت یافت .

در اروپا بسارابی و در آسیای صغیر اردهان و قارص بدولت روس رسید
از این عهدنامهٔ منعقده بین غالب و مغلوب یعنی عهدنامهٔ روس و عثمانی
دولت روس راضی نبود چه مخارج گزاف کرده و نفوس بسیار از آن دولت
در این خونریزی تلف شده بودند بنابراین در تقسیم بقدر استحقاق نارسید
عثمانی هم از بهم خوردن عهدنامهٔ سان استفانو و معاهدهٔ کنگرهٔ برلن ضرر
دید یعنی همان قدر که روس از او انتزاع نموده بود مجدداً انتزاع شده بسیار زیان
رسید انگلیس در مساعی خود پیشرفت حاصل کرده روابط وداد اول خود را
محفوظ داشت روس از همان راهی که آمده بود بازگشت و در فوایدیکه
از این جنگ بچنگ آورده تمام دول فرنگ شریک شدند هنگامیکه لرد
بیکنسفیلد و لرد سالیزبوری بعد از ترتیب عهدنامهٔ برلن بانگلیس مراجعت
کردند دقیقه با بان دستهٔ لیبرال بنای اعتراض را گذاشتند و گفتند مأمورین
انگلیس حفظ دولت عثمانی را بر ذمه گرفته بکنگرهٔ برلن رفتند اما در آنجا ممالک
عثمانی را تقسیم نمودند لرد بیکنسفیلد و لرد سالیزبوری در جواب گفتند خار راه
سلطنت عثمانی از پیش پای آن دولت برداشته شد و اینک گل و شکوفه

آن باقی مانده است خلاصه انعقاد عهدنامهٔ برلن بقدری اسباب خسارت
عثمانی شد که انگلیس باور نمیکرد و دولت عثمانی دیگر بحال خود باقی نماند اما
خیالات بلند و هوش و ذکای سلطان عبدالحمید خان طوری تدارک آنرا
نمود که چندان صدمه آثار محسوس و مؤثر نیفتاد .

اما جهت محاربات روس و عثمانی آنکه در ازمنهٔ سالفه چون عثمانیها مکرر
بروسها حمله کرده و بسیاری از متصرفات آنها را تصرف نموده بودند روسها
هم در موقع خود تلافی مینمودند و قدری هم تعصب مذهبی محرک اینکار بود
وقتیکه انگلیس در هندوستان اقتداری بهم رسانید و روس در آسیای مرکزی
مسلط شد و سفاین تجارتی آمد و شد در دریاها گذاشتند هر وقت مابین
روس و عثمانی جنگی در گرفت جهت را این قرار دادند که چون پلتیک روس
اینست که در دریا استیلائی بهم رساند راه آنرا غلبه بر عثمانی میدانند و در صورتیکه
این دو مهم صورت پذیر شود پیشرفت روس در آسیای مرکزی بکمال خواهد بود
و آنوقت میتواند از دو سمت حمله بهندوستان نماید وصیت پطر کبیر بیشتر
اسباب قوت این فقره میگردد بلکه از قرار مذکور جهت اصلی توجه روس
بهندوستان همان وصیت پطر کبیر میباشد و صورت خلاصهٔ وصیت نامهٔ

پطر کبیر از قرار ذیل است .

برادران و اخلاف من پوشیده نباشد که خداوند عالم ملت و دولت
روس را از تمام ملل و دول ممتاز نموده و همیشه اوقات اقدامات نیک مینمایند
باید از این قرار باشد اولاً روس باید همیشه در جنگ باشد تا سستی و فتور
در حالت افراد راه نیابد ثانیاً در اوان جنگ ژنرالهای نامی اروپا و
در هنگام صلح کارگذاران و دانشوران عصر را باید جمع کند و از آنها مستفید شود
ثالثاً در هر نزاع و مخاصمهٔ لابد یکی از دول اروپا را باید دخالت داد و دولت
المان برای اینکار از سایر بهتر است رابعاً با لهستان پیوسته باید در نزاع
باشد و مخالفین آنها را مدد دهد و طوری کند که همیشه قشون روس داخل آنها
باشد بلکه بلاد و ممالک آنها را میان دول مجاور تقسیم نماید تا از قوه و استعداد
او کاسته شود خامساً تا ممکن باشد میان سوئد و دانمارک جدائی اندازند
و بهر قطعهٔ مملکت آنها دسترس باشد آنرا تصرف کنند سادساً مزاوجت شاهزادگان
روس را با شاهزادگان المان از مهمات شمارند سابعاً رابطه با دولت
انگلیس را ترک نکنند که برای اعمال تجارتی و استعداد بحری روس بسیار مفید است
ثامناً در بحیرهٔ بالتیک و دریای سیاه آمد و شد کنند بنحویکه هر دو دریا بتصرف

روس درآید و این فقره برای حفظ دولت روس اسباب بزرگی است تاسعاً
برای گرفتن اسلامبول و مملکت هندوستان همیشه کوشش کنند چه هرکس این دو محل را
داشت حکمران تمام عالم خواهد بود و همیشه باید بنای عداوت روس با ایران و
عثمانی محکم باشد عاشراً یونانیهائیکه در مملکت عثمانی و اطریش و لهستان متفرق
هستند در هر جا و هر مکان باید با آنها محبت و ملاطفت نمود تا آنها فقط روس را
پشت و پناه خود بدانند یازدهم بعد از آنکه ایران و عثمانی و لهستان محکوم روس
شد آنوقت با اطریش و فرانسه طرح دوستی ریزند و با آن دو دولت تکلیف کنند
که با روس متفق شوند و این سه دولت تمام دول و سلاطین روی زمین را مقهور
کنند اگر یکی از آنها قبول و دیگری رد کرد با آن یکی همراه شده آن دیگری را
شکست دهند و اگر هر دو تمکین نکردند سعی کنند آنها را بجنگ با یکدیگر وادار
نمایند تا هر دو ضعیف شوند دوازدهم چون در چنین وقتی روس قوت و
اقتدار فوق العاده حاصل خواهد کرد باید باتهیهٔ کامل دولت اطریش را محاصره کرده
او را منهزم و مقهور کند آنوقت تمام اروپا از روس خواهد شد و اهل عالم کلاً امپراطور
روس را شاهنشاه روی زمین خواهند خواند .

پطر کبیر ابتدا بالشخصه با ایران طرح جنگ ریخت بعد از آن ملکه کترین لشکر باین مملکت کشید

و هر حمله که در آن اوان باسلامبول شد و هر تهدیدی که روسها بهندوستان کردند
و هر معامله که با ایران نمودند از نتایج همین وصیت و دستور العمل شمرده میشد یکی از
امپراطورهای روس موسوم به پُل چون نظر بر وصایای پطر کبیر داشت خواب میدید
که باید ممالک هندوستانرا فتح و تصرف کرد چندی قبل در روزنامه طیمس لندن
فصلی در باب حالات امپراطورهای روس نگاشته شده بود و در آن فصل در باب
امپراطور پُل نوشته که روزی دیوانگی او طغیان کرده بعزم تسخیر هندوستان سوار
شد و از رودخانه ولگا عبور نمود .

در سنه هزار و هشتصد و هفت ناپلیون اوّل امپراطور فرانسه در رودخانه نوا با امپراطور
روس ملاقات کرده قرار دادند روس و فرانسه متفقاً حمله بهندوستان نمایند
و دولت انگلیس با آنکه ناپلیون را در فرنگ شکست داده و حبس کرده بود باز از
تهیه مدافعه هندوستان غفلت نمی نمود و اعمالی که بر طبق وصیت پطر کبیر از
جانب دولت روس بظهور میرسید همه اسباب تیقظ و هوشیاری دولت
انگلیس میگردید و میدانست که اگر روس بر دولتین عثمانی و ایران مسلط شود
برای هندوستان نهایت مضر خواهد بود و بنابرین ضرر دولتین مشار الیهما ضرر
خود میشمرد پس میتوان گفت مساعی دولت روس برای پلتیک خالی از فایده

نبوده است سؤالی که در اینجا هست این است که چرا دولت انگلیس در جنگ
سال هزار و هشتصد و هفتاد و هفت عثمانی را در مقابل روس امدادی نکرد
شک نیست که وزارت مستر دیزرائیلی با کمال میل عثمانی را معاونت مینمود اما
در موقع جنگ مستر بورز و سایر اکابر دسته لیبرال مانع این کار بودند و ملی مجامعات
و معاونت عثمانی نداشتند و ضمناً این خیال و احتمال هم میرفت که اگر دولت
انگلیس بعثمانی کمک کند و در جنگ شرکت نماید یکی از دول معظمهٔ فرنگ هم
با روس متفق شود نیز گمان میکردند که اگر انگلیس در فرنگ خود را مشغول جنگ
کند عساکر روس بنای تهدید بهندوستان را گذارد و نظر بتصورات مذکوره دولت
انگلیس دخالتی در آن جنگ ننمود امّا باز از خیرخواهی دولت عثمانی فروگذار نمیکرد
و در دوستی آن دولت ثابت بود و دولت روس در آن جنگ غیر از اینکه
عثمانی را مغلوب نمود دیگر فایده نبرد اما دولت انگلیس از عهدنامه برلن مقاصد
خود را حاصل کرد و این عهد بوضعی منعقد گردید و طوری از سایر دول در آن رعایت
شد که معلوم بود باز اشکالات در عالم پلتیک دول بظهور خواهد رسید چنانکه
مدتی است کار امارت بلغارستان پیچیدگی و صعوبت بهم رسانیده و این از نتایج
رعایتهائی است که در آن عهدنامه شده .

اما وقایع واقعه بعد از عهدنامه برلن یکی اینکه دولت اطریش مجبور شد با مسلمانان بسنی و هرزگوین جنگ کند و در آن جنگ اکثر عیسویها نیز با مسلمانان همراهی کردند شاهزاده منتنگرو هم لازم داشت با مسلمین البانی بجنگد زیرا که البانی را بمنتنگرو داده بودند و مسلمین زیر بار نمیرفتند و تن با طاعت و تبعیت در نمیدادند لهذا عثمانی بر آن داشتند که رفع غائله و شورش البانیها را کرده آن ناحیه را در تحت تمکین و تصرف منتنگرو در آورد اماکنی که بموجب آن عهدنامه بیونان واگذار شده بود یونانیها متصرف شدند مسلمانهای قارص وارده‌هان مهاجرت اختیار کردند چه از جور و تعدی روسها باخبر بودند و تبعیت این دولت را برای خود مضر میدانستند حقوقی در ناحیه بالکان در عهدنامه برلن برای عثمانی معین شده بود لیکن بدان نایل نگردید بنابرین عثمانی هم چیزی بایران نداد و در دادن بقیه حقوق یونان تعلل ورزید .

در عهدنامه برلن ذکری از مصر نشد اما در تقسیم ممالک عثمانی وضع طوری بود که نفوذ و دخالت دول فرنگ از امور حتمی مینمود دولت فرانسه در مصر بیشتر از سایر دول اروپا مداخله داشت اما مشکلات و پیچیدگیها در کار این مملکت پیدا شد که دولتین فرانسه و انگلیس معاً در آنجا بدخالت پرداختند وقتیکه دولتین مشار الیهما

اسمعیل پاشا را معزول کردند و توفیق پاشا را بخدیوی برداشتند سلطان عثمانی حلیم پاشا را برای حکمرانی مصر مناسب میدانست ولیکن فرانسه و انگلیس نپذیرفتند یاغیگری عرابی پاشا از استعداد توفیق پاشا بقدری کاست که دست از کار حکومت کشیده سوار کشتی انگلیس شد و سفاین جنگی فرانسه و انگلیس بردو داخل کانال سوئز شده بود وقتیکه کشتیهای جنگی انگلیس اسکندریه را گلوله باران کردند فرانسه که با انگلیس همراه بود خود را کنار کشید و انگلیسها بعد از اتلاف نفوس و اموال کثیره عرابی را مقهور نمودند همینکه عرابی دستگیر شد توفیق پاشا مجدداً استقلال یافت انگلیس که در معنی کفالت امور مصر مینمود جبلاً مخمصه سودان گردید و بسیاری از لشکریان و چندتن سرداران خود را در آنجا عرضه هلاک ساخت و حاصل این کشمکش آنکه متمهدی و خلفای او که طمع در مصر داشتند جرأت تخطی و تصرف آن مملکت را ننمودند و مسلم است که اگر اقدام و قدرت دولت انگلیس نبود حالا مملکت مصر وضعی دیگر داشت و همین مساعی دولت مشار الیها او را ذیحق نمود که بتنهائی در کار مصر مداخله داشته باشد اما چون دول فرنگ باین معنی راضی نبودند کنفرانسی بجهت امور مصر در اسلامبول منعقد گردید مأمور انگلیس در کنفرانس اظهار کرد که فقط انگلیس میباید در کانال سوئز نفوذ و قدرت داشته باشد ولی وکلای دول

تمکین نکرده آمده شد سفاین تمام دول را جایز شمردند در اثنای این وقایع
سلاطین و امپراطورهائی که تا آنوقت هیچ کاری بکار مصر نداشتند ارتباطی با
امور آن مملکت بهم رسانیدند از جمله امپراطور المان و امپراطور روس هم در کار مصر
مذاکرات نمودند و بمشورت و صوابدید دول اروپا قشون انگلیس در مصر اقامت
کرد و مقرر شد بعد از امن شدن این مملکت و آسودگی مردم قشون مزبور از
آنجا خارج شود سلطان عثمانی و دولت فرانسه راضی بتوقف عساکر انگلیس در
مصر نبودند و دولت عثمانی پیوسته منتظر بود که لشکر انگلیس مصر را تخلیه کند ارتباط
کلی دولت انگلیس با مصر بواسطه کانال سوئز است که اسهامی از آن ابتیاع کرده
و راه هندوستان با انگلستان از کانال مزبور است و اگر این مسئله نبود
دولت مشارالیها حقی بر آن نواحی نداشت اما حالا بقای نفوذ و اقتدار
انگلیس در مصر از جمله فرایض شده میشود و روابط سایر دول فرنگ با این
مملکت و حق آنها در کانال سوئز ممکن است یکوقتی بدولت انگلیس مضرتی برساند
دولت فرانسه از وضع تدبیر و کار دولت انگلیس در مصر سوء ظن حاصل کرده و
دولت انگلیس در این خیال که اگر قشون او مصر را تخلیه کند مبادا بواسطه ضعف دولت
عثمانی فرانسه مصر را مثل تونس متصرف شود پرنس بیسمارک چون پیچیدگی روابط

فرانسه و انگلیس را درباب مصر دید گفت صلاح دولت انگلیس در این است که مصر را
تحویل سلطان عثمانی بدهد مقصود پرنس بیسمارک این بود که دست فرانسه را
از مصر کوتاه کند حالا فرانسه اصرار میکند که انگلیس برای احضار عساکر خود از مصر وقتی
معین کند و گویا این اوقات نیز این گفتگو بمیان آمده است ولی هنوز نتیجه بهم
ظاهر نشده چیزی که هست این است که برای مراجعت دادن قدری از قشون
انگلیس تهیه دیده شده است لکن چنانکه پیش اشاره نمودیم استقرار تسلط و اقتدار
دولت انگلیس در مصر از واجبات است چه حکومت خدیو را او حراست کرده
وحقوق سلطان عثمانی را نیز این دولت میتواند حفظ کند اما بملاحظه دولت
روس و سایر دول فرنگ بخصوص فرانسه نمیتواند مصر را متصرف شود دولت
فرانسه نیز تنهائی نمیتواند آنجا را تصرف کند بالجمله مشکلات مصر بدرستی حل
نشده بود که وضع بلغارستان دیگرگون گردید پرنس الکساندر برخلاف
عهدنامه برلن در صدد تصرف روملی برآمد و بعضی از متعلقات آنرا مسخر کرد در
سال هزار و هشتصد و هشتاد و پنج این مداخله بیجا شروع نمود مردم سربستان
با بلغارها جنگیدند عیسویها بسیاری از هم مذهبان خود را بکشتند حکمران سربی
شکست خورد و پرنس الکساندر فتح نمود بمعاضدت دولت انگلیس فیمابین دو دولت

عثمانی و پرنس الکساندر عهدنامه منعقد گردید و روملی ضمیمهٔ بلغارستان شد
روس زیر بار این قرار و اوضاع نرفت و اگر میرفت مقاصد مضره که برای پیشرفت
آتیهٔ روس بکار میآمد از میان رفته بود چه انگلیس و عثمانی پرنس الکساندر را قوت
قلب داده بودند و همراهی سلطان با حکمران بلغارستان جلو پیشقدمی آیندهٔ
روس را میگرفت و آن قدر یکه پرنس الکساندر رهین منت انگلیس میشد از دولت
روس و سایرین امتنانی نداشت پس از آنکه یکنفر شاهزاده دست نشاندهٔ
مثل پرنس الکساندر برخلاف عهدنامهٔ برلن حرکت کرد شک نبود که دولت
روس هم چندان مقید فصول آن عهدنامه نمیشد و این بود که آزادی بندر باطوم را
برداشت و حال آنکه در کنگرهٔ برلن این بندر را بروس دادند و شرط کردند
که آزاد باشد وکلای روس در بلغارستان بدسایس پرداختند و عاقبت
قشون این ایالت را بر آن داشتند که پرنس الکساندر را معزول کردند و از
مأمور روس درخواست نمودند که بعرض امپراطور برسانند و استدعا کنند که مارا
در ظل حمایت خود جای دهد بعد از آن بلغاریها معلوم نشد چه فهمیدند که باز
پرنس الکساندر را طلب نمودند و در مراجعت او هیاهوی زیاد کردند چون
پرنس بازگشت مراجعت خود را بامپراطور روس عرضه داشت و این در معنی نوعی

عجز و لابه بود اما امپراطور رضا نبودن خود را از معاودت پرنس الکساندر اظهار
داشت و این تهدید سبب شد که باز پرنس مشارالیه از امارت بلغارستان
صرف نظر نمود و روزنامه های انگلیس خاصه طیمس در یکی از فصول مخصوص خود نگاشت
که پلتیک روس در باب بلغارستان فتح کرد و پلتیک انگلیس شکست خورد
دولت روس یکی از معتمدین خود را ببلغارستان فرستاد که گاهی حالات
آنجا را معلوم کرده اعلام نماید و آخر الامر پرنس ملنگری لیا را بوالیگری آن ایالت
انتخاب نمود و دول المان و فرانسه و عثمانی قبول این انتخاب نمودند بر
خلاف دولتین اطریش و انگلیس که نپذیرفتند خود بلغارها هم تن باینکار در نداده
بودند روس در اجرای این قصد مصر شد و سلطان عثمانی بتأیید روس
پرداخت بلغارها مأمور بدربار دول فرنگ فرستادند و سودی آنها را حاصل
نشد و جز انگلیس و اطریش سایر دول تصدیق روس کردند مختصر پیشرفت
روس بیش از انگلیس شد دولت روس و همراهان او مسئلهٔ مصر را در محضر
سلطان طرح کرده و او را از بعضی دقایق امور بلغارستان مستحضر ساختند
تا سلطان بهیجان آمد پس از آنکه سلطان مقاصد روس را در باب بلغارستان
تأیید کرد و آنرا بموجب نوشته های متحد المضمون اظهار داشت دیگر احدی نتوانست

انکار اتفاق سلطان را با دولت روس نماید و چنین بنظر میآید که عاقبت دولت
المان اطریش را راضی نماید و شاهزاده که روس او را منتخب کرده بامارت
بلغارستان نایل گردد یا آنکه خود روس آنجا را در تحت تصرف آرد و اگر دولت
روس بلغارستان را متصرف شود با اقتدار و استیلائی در آنجا بهم رساند
بر روملی نیز مستولی خواهد شد و نتیجهٔ اینکار کلی برخلاف مقاصد و خیالات
دولت انگلیس خواهد بود روس در کنگرهٔ برلن اگر جلو خیالات خود را گرفت
حالا باز بمحل اولی عود خواهد کرد و عهدنامهٔ برلن بواسطهٔ اعمال و اقوال دول
فرنگ بخودی خود اصلاح خواهد شد جنگ کردن اطریش با روس امری
حتمی است چه بعد از آنکه روس بلغارستان را گرفت تمکین نمیکند که روملی سربی
بحال خود بماند و بمنزلهٔ حسک خاری در راه او باشد و چون بآن نواحی دست
اندازی کرد دیگر اعتباری برای دولت اطریش در ایالات بالکان باقی
نمیماند این است که از حالا دولت اطریش مهیای جنگ شده مگر آنکه پرنس
بیزمارک او را راضی و ساکت نماید و همه کس میداند که دولت مشارالیها
برای شنیدن و پذیرفتن تکالیف پرنس مشارالیه حاضر است
عثمانیها قصد کرده اند چشم از اتحاد و دوستی دولت انگلیس بی جهت بپوشند

و با دشمن دیرینهٔ خود یعنی روس متفق شوند غافل از اینکه اعتباری بکار روسها
نیست و ظاهر است که فعلاً با همراهی سلطان و مظاهرت سایر دول بلغارستان را
متصرف خواهند شد بعد بر اسلامبول و ممالک دیگر عثمانی حمله خواهند نمود
و حال آنکه جلو حملهٔ اول روس بقوت و تقویت انگلیس گرفته میشد اگر عثمانی
از دوستی انگلیس صرف نظر کند و دولت انگلیس خود را کنار کشد دیگر کدام دولت
حمایت عثمانی برخواهد خواست و او را نگاهداری خواهد کرد از استیلا و اقتدار
روس در بلغارستان و روملی تشویشی برای روابط مشرقی انگلستان حاصل
نخواهد شد بلکه اگر اثری در اینکار باشد این است که وجود و عدم عثمانی
در اروپا یکسان میشود عثمانی بر خود مخیر کرده بود که دست از دوستی
انگلیس بردارد اما این دولت با عثمانی قطع رابطه نمود حالا تکلیف عثمانی
این است که ملاحظهٔ نفع و ضرر خود را بنماید و خود در اینکار مختار است از
اینها گذشته تکلیف دولت انگلیس این است که بجنگ یا تدبیر دیگر هرچه
باشد نگذارد دولت روس قدم در بلغارستان گذارد اگر اینکار را نکرد
و سکوت اختیار نمود و روس بر بلغارستان و روملی مستولی شد و در باغ
سبزی بسلطان نموده او را با خود همراه ساخت آنوقت انگلیس در روابط مشرقی

خود دوچار پلتیک حزناکی میکردد .

امپراطور الکساندر دوم با عثمانی جنگ میکرد و فتح مینمود ولی از حسن تدبیر دولت انگلیس بدرستی بمقاصد خود نایل نمیکردید اینکه الکساندر سیم میخواهد آن مقاصد و خیالات را تکمیل نماید نتیجهٔ اتحاد دول انگلیس و فرانسه و عثمانی این بود که دولت عثمانی از شر دشمن محفوظ میماند و ضرری هم بحقوق انگلیس وارد نمیامد بعد از انکه آن اتحاد بهم خورد و روس و المان و اطریش متحد شدند دولت روس عثمانی را مضمحل نمود و این اضمحلال سبب شد که عثمانی با روس متفق گردد اینک روس بحمایت المان در کار پیشرفت خود ساعی میباشد دولت انگلیس اگر ملاحظهٔ پیش قدمی روس را در آسیای مرکزی نمیکرد و بعضی تصورات دیگر او را مانع نمیشد همانوقت که روس بعثمانی حمله کرد و مهیای جنگ میشد اما در آن موقع تقاعد نمود و عثمانی را تنها گذاشت بعلاوه بعد از غلبهٔ روس بر عثمانی در کنگرهٔ برلن کاری نکرد که نواحی تابعهٔ عثمانی بحالت خود باقی ماند این شد که روابط او با عثمانی روبسستی گذاشت و نفوذ او در آن ممالک تنزل نمود و حال انکه اگر با روس جنگیده بود روابط و نفوذ او در عثمانی استحکام و ازدیاد بهم میرسانید دولت انگلیس

مقاصدی داشت و برای حصول آن کوشش مینمود و بواسطهٔ عهدنامهٔ برلن آن مقاصد حاصل شد ولی باز اختیار آن مقاصد بدست همان سلطان مغلوبی بود که امروز روس او را با خود متفق ساخته و بسا قصدها از این اتفاق دارد در المان و فرانسه از نقض عهد روس مطلقا شکایتی نمینمایند بلکه بتقویت پلتیک او میپردازند دولت انگلیس شاکی و ذیحق است اما فایده بر آن مترتب نیست چه تمام دول فرنگ طرفدار روس میباشند و اگر این طرفداری را از انگلیس میکردند البته روس نقض عهد نمی نمود و در بلغارستان کاری نمیتوانست بکند مختصر حالا که جز اطریش کسی با روس حرفی ندارد لابد نتیجه پیش قدمی روس خواهد بود .

باب دوم در روابط روس و انگلیس با ایران

در وصایای پطر کبیر ذکری از ممالک عثمانی و هندوستان و ایران شده و ما در باب اول بیان نمودیم که مقصود روس از حمله بعثمانی چیست و گفتیم که قصد روس این است که ممالک عثمانی را متصرف شود و رخنه و راهی در طرق بحریهٔ انگلیس پیدا کند و آخر الامر خود را بسرحد هندوستان رسانیده بر این مملکت استیلا نماید اگر چه با این قوهٔ بحری که خداوند بانگلیس عنایت کرده ممکن نیست روس بتواند با او از این راه برابر و غالب شود اما از حرکات دولت

روس در بر و بحر معلوم است که خیلی طالب هندوستان است و هوای مملکت ستانی دارد مختصر دولت روس بهمان تردستی و بی اعتدالی که با عثمانی رفتار میکند بهمان نهج هم با دولت ایران سلوک مینماید و میخواهد این ممالک را نیز بلع کند و بواسطهٔ قوهٔ ایران در هندوستان نفوذی پیدا کند یکوقت دورهٔ وصایای پطر کبیر بود و بمقتضای آن عمل میشد یک زمانی هم ناپلیون اول امپراطور فرانسه با یکی از امپراطورهای روس قرار داد که از راه ایران متفقا حمله بر هندوستان کنند عصری هم در رسید که شروع به پیشقدمی در آسیای مرکزی شد و بتحریک روس دولت ایران خواست هرات را که کلید هندوستان است فتح کند دولت انگلیس که از ابتدا ملتفت خیالات دولت روس بود و پیوسته جلو استیلا و اقتدار روس را در ممالک عثمانی و ایران و آسیای مرکزی میگرفت و میدانست اگر روس در آن ممالک پر و بالی باز نماید هندوستان را لابد در تحت تصرف خود در خواهد آورد و از آنوقت که طرح این خیال ریخته شد طرفین یعنی روس و انگلیس حرکات و رفتار یکدیگر را بنظر مخالفانه میدیدند و باقتضای وقت پلتیک خود را تغییر و تبدیل میدادند روابط روس با ایران از زمان پطر کبیر شروع شد



افاغنه بواسطهٔ اغتشاش دولت شاه سلطان حسین ایران را گرفتند و خطبه و سکه در این مملکت بنام محمود و اشرف سرداران افغان شد پطر کبیر سفیری نزد محمود غلیجائی فرستاده و او را پادشاه ایران خوانده و ضمنا اظهار داشت خساراتی از ایران بروسها رسیده پطر کبیر میخواهد سرجان ملکم مینویسد چون ممالک ایران دوچار آشوب و انقلاب شد امپراطور روس موقع را مناسب دیده خواست سواحل مغربی دریای خزر را تصرف کند و مال التجاره مملکت خود را در اقطاع مزبوره ترقی دهد چنانکه اول وهله سی هزار نفر قشون ترتیب داد و اتفاقا قالموق و قزاق حاجی ترخان هم با این قشون همراه بودند چون پیش از این طایفهٔ لگزی صدمهٔ سختی برعایای روس وارد آورده بودند و خان خوارزم نیز یکدسته کاروان روسی را که از چین مراجعت میکردند غارت کرده بود امپراطور روس خسارات مزبوره را بهانه کرده خسارت لگزیها و خان خوارزم را از محمود حکمران ایران مطالبه نمود محمود گفت من هنوز بر لگزیها تسلطی حاصل نکرده ام اگر مسلط شدم البته مؤاخذه خواهم کرد امپراطور روس که این جواب شنید سرداری قشون را خود بر عهده گرفته در بیست و نهم ماه ژولیه سنه هزار و هفتصد و بیست و دو بواسطهٔ سفاین از رود ولگا عبور کرده وارد

نواحی داغستان شد و اعلان نمود که قصد من توسیع مملکت نیست بلکه محض تجارت باینجا آمده ام بعد از آن بطرف دربند رانده آنجا را متصرف شد و حاکم شهر دربند را بحال خود باقی گذاشته و دو هزار نفر لشکری برای محافظت قلعه در آنجا متوقف ساخت امپراطور بعد از این فتح بحاجی ترخان معاودت کرده اراده نمود که در سال آینده و در ابتدای موسم تمام مقاصد خود را حاصل و کار را کامل نماید شاه طهماسب پسر سلطان حسین خود را پادشاه خوانده و سعی میکرد که مالک تخت و تاج آبا و اجداد خود شود و در این حیص و بیص خبر شد که روسها نواحی گیلان و باد کوبه را متصرف شده اند عهدنامه با امپراطور روس ترتیب داد که حاصل فصول آن از قرار ذیل بود .

هر وقت عساکر روس افاغنه را از ایران بیرون کردند و شاه طهماسب را در سلطنت این ممالک مسلط نمودند این پادشاه دربند و داغستان و شیروان و گیلان و مازندران و استراباد را بدولت روس واگذار نماید و همیشه از بابت سورسات قشون روس را کمک دهد و باب تجارت روس در ایران مفتوح باشد .

از آنجا که در آن اوان عثمانیها متصل بایران حمله مینمودند اثری براین عهد

مترتب نشد و امپراطور روس اعتنائی بآن ننمود و چه با عثمانیها قراری در تقسیم بعض ممالک ایران داده بود و بموجب آن قرارداد تمام سواحل بحر خزر که محل اقامت تراکمه بود ملک روس میشد و تقریباً از حد و اردبیل گرفته تا یکفرسنگی تبریز و از آنجا گذشته بهمدان و بعد بناحیه کرمانشاه بعثمانی میرسید و مقرر داشته بودند که اگر شاه طهماسب باین امر راضی شد و بباقی ممالک ایران قناعت کرد فبها المطلوب و الا او را بحالت معطله گذاشته باقی نواحی ایران را هم متصرف شوند و هر کس را طرفین صلاح بدانند بر آن نواحی حکمرانی دهند و مطلقاً التفاتی بنامه و پیغام محمود ننمایند چه افغان هیچوجه صلاحیت سلطنت ایران را ندارد .

عثمانیها دنبال این قرارداد و تقسیم نرفتند و افغان نیز باتفاق روس و عثمانی از مملکت ایران بیرون نشد و عثمانیها جبهای آن بلاد و ممالکی را که با روس قرار داده بودند متصرف شوند تصرف کردند بعد از فوت پطر کبیر جانشین او خواست آن مقاصدی را که پطر کبیر در باب ایران داشت حاصل کند در آنوقت فتوحات روس در سواحل بحر خزر نسبت بفتوحات عثمانی خیلی کمتر بود بلکه بسیار جاها که در قسمت و قرارداد سهم روس قرار داده

شده بود عثمانی ضبط نموده در آنحال ملتفت شدند که کار از روی قاعده نشده و از دولت روس خواهش کردند که در اخراج افغان از ایران با ایشان همراهی نماید ولی بارعلی پاشای صدر اعظم عثمانی پشیمان شد و مناسب شان اسلام ندید که از یکی از دول عیسوی مذهب خواهش و تمنا و استمداد کرده باشد مختصر روس و عثمانی را در باب ایران اتفاق حاصل نشد و هر یک علیحده برای خود خیالی میکردند سطور مسطور در فوق نقل از جلد چهارم تاریخ مالکم است حین نگارش این رساله جلد پنجم آن نزد ما موجود نبود و آنانکه از دانشمندان ایران در سال هزار و هشتصد و هشتاد و پنج میلادی کتابی در باب روابط روس و انگلیس با ایران نوشته و اغلب مسطورات سرجان مالکم را که راجع باین مطلب است در رساله خود درج و نقل نموده چون آن کتاب معتبر است بعضی از مطالب آنرا حسب المناسبه در اینجا ذکر مینمائیم

در سنه هزار و هفتصد و هشتاد و یک چهار فروند کشتی جنگی روس از حاجی ترخان حرکت کرده بجده و استراباد رسید رئیس بغاین از مرحوم آقا محمد شاه خواهش کرد که عمارتی در ساحل برای خود بنا نماید مقصود او این بود که قلعه در آنجا بسازد و بجهة عراده توپ در آن بگذارد مرحوم آقا محمد شاه آن استدعا را پذیرفت

روسها قلعه محکمی در آن محل ساختند و توپها در بروج قلعه قرار دادند همینکه بر شهریار ایران معلوم شد روسها عوض عمارت و منزلگاه قلعه ساخته اند و توپ در آن گذاشته صاحبمنصب روسی را با همراهان او بعنوان مهمانی طلبیده همه را گرفته حبس کرد و تهدید نمود که اگر قلعه خود را خراب نکنید شما را بقتل میرسانم صاحبمنصب فوراً حکم کرد قلعه را منهدم کنند و توپها را بکشتی ببرند چند روزی از این واقعه نگذشته بود که هرکولس والی گرجستان که از زمان شاه اسمعیل صفوی آبا و اجداد او خراجگذار ایران بودند تبعیت روس را قبول نمود و گفت من بجهت تعدی و ظلم مسلمانان نسبت بما که عیسوی هستیم انکار کردم مرحوم آقا محمد شاه که این خبر شنید زائدالوصف متألم و متأثر گردید چه مثل گرجستان مملکتی را از تحت تملک خود خارج میکردید لهذا در سنه هزار و هفتصد و نود و پنج میلادی قصد تادیب هرکولس نموده در ماه آوریل همان سال با لشکری جرار از طهران حرکت کرده متوجه گرجستان گردید و تفلیس را فتح کرده حکم قتل عام داد عساکر آن شهریار علمای نصاری را بکشتند و پانزده هزار نفر از نسوان و اطفال آنجا اسیر کرده بنوعشند دولت روس که این شنید برآشفت و در حقیقت دلسوزی هم مذهبان برای او بهانه شده و در وقتیکه موکب آقا محمد شاه در خراسان

بود ملکه کترین حکم داد قشون روس بطرف گرجستان حرکت کنند و در سال هزار و هفتصد و نود و شش دوباره گرجستان بتصرف روس درآمد مرحوم آقا محمد شاه از خراسان عزیمت گرجستان نمود و قلعه شوش را فتح کرد ولی دو نفر از ملازمان آن شهریار او را شهید کردند و بعضی را عقیده این شد که این واقعه بتحریک جانشین آن پادشاه وقوع یافت .

در ماه نوامبر سال هزار و هفتصد و نود و هشت ملکه کترین که در روس سلطنت میکرد درگذشت و امپراطور پل جانشین او گردید مشارالیه در سنه هزار و هشتصد و دو و هزار و هشتصد و شش منگرلی و ولایت ایمرت و گنجه و قره باغ و شیروان و تمام گرجستان را متصرف شد و یکی از ژنرالهای روس بحکومت آن نواحی منصوب گردید .

در ایران چون سلطنت بخاقان مغفور فتحعلی شاه رسید ولیعهد خود عباس میرزا را مأمور بجنگ روس نمود ولی آن شاهزاده در ایروان شکست خورد و ژنرال چرنایف حاکم گرجستان نیز در اوانیکه مشغول محاصره باکو بود مقتول شد در سنه هزار و هشتصد و پنج سفاین جنگی روس در حوالی لنکران لنگر انداخت و مظفرخان طالشی را معاونت کرد در آن وقت روسها

داخل انزلی شدند و متوجه رشت گردیدند لکن اهل گیلان آنها را شکست دادند در سال هزار و هشتصد و هشت ژنرال گودویچ ایروان را محاصره نمود اما نتوانست آنجا را فتح کند و مجبور بمراجعت گشت در ماه مه سال هزار و هشتصد و نه شاهزاده محمد علی میرزا حکم شد قشون خود را حرکت دهد همچنین شاهزاده نایب السلطنه عباس میرزا در کار بود عساکر ایران به پشت دیوار تفلیس رسید ولی در گنجه شکست خورد و در سال بعد هم کوشش لشکر ایران بی فایده بود و نتیجه از آن حاصل نشد در سال هزار و هشتصد و دوازده چند نفر صاحب‌منصب انگلیسی برای مشق دادن و منظم کردن قشون ایران درین مملکت مستخدم گردیدند و مقصود ازین کار این بود که نفوذ دولت روس در ایران زیاد نشود .

از صاحب منصبان مزبور یکی سرجارج اوسلی نام داشت که واسطه مابین نایب السلطنه عباس میرزا و وکیل روس بود اما کاری از دست او در نیامد و آخر الامر بطهران مراجعت کرد و سایر صاحب‌منصبهای انگلیسی اظهار داشت که دیگر نوکری دولت ایران را نمایند لکن دو نفر از آنها تمکین حرف سرجارج اوسلی را ننمودند و او هم دیگر اصراری ننمود بعد از آن عساکر ایران بطرف رود ارس حرکت کردند در سی و یکم ماه اکتبر سنه هزار و هشتصد و دوازده

قشون روس لشکر ایران را شکست داد و اردوی آنها را غارت نمود و این شکست از جهت آن بود که مرحوم نایب السلطنه گوش بحرف صاحب‌منصب انگلیس نداد و هشت عراده توپ روسها از لیوتنان لیندسی گرفتند ولی او جنگیده دو عراده آنرا پس گرفت و ماژر استن در اردبیل فوت کرد بعد از آن عساکر ایران فتح کردند و روسها را از لنکران بیرون کردند آخر الامر در بیست و چهارم ماه اکتبر سال هزار و هشتصد و سیزده بتوسط سرگور اوسلی در موضع گلستان مابین دولتین ایران و روس عهد صلح منعقد گردید درین معاهده گرجستان و منگرلی و امرت و گنجه و قره باغ و شکی و شیروان و طالش بتصرف روس درآمد و ایران از کشتیرانی در بحر خزر ممنوع شد سرحدات شمالی ایران غیر معلوم بود در ماه اوت سال هزار و هشتصد و بیست و شش یکی از شاهزادگان روس بسفارت بطهران آمد و در باب تحدید حدود مذاکره نمود مرحوم نایب السلطنه عباس میرزا از وضع رفتار و گفتار مشارالیه آثار مخالفت استنباط نمود و لهذا باز مبادرت بجنگ کرد و این در سال هزار و هشتصد و بیست و شش میلادی بود درین جنگ فایده عاید ایران نشد و روس که کار خود را از پیش برده

عهدنامه گلستان را بعهدنامه ترکمان چای مبدل ساخت و زیاده از سابق منتفع شده بنیان نفوذ او در ایران مستحکم گردید عهدنامه مزبوره در بیست و یکم ماه فوریه سنه هزار و هشتصد و بیست و هشت میلادی منعقد و نگاشته شد پانزده کرور تومان مخارج جنگ روس شد و بدترین نتیجه این مقدمات آنکه مقرر شد ایران سفاین جنگی در بحر خزر نداشته باشد بلکه آمد و شد کشتی تجارتی این مملکت نیز درین دریا موقوف شد یکی از مورخین انگلیس گوید بعضی از پولهائیکه دولت ایران از بابت خسارت جنگ بتوسط سفیر انگلیس بروس داد از سکه های هندوستان داراییهائی بود که نادرشاه ازین مملکت بایران برده بود بالجمله بعد از آن واقعه کشتن سفیر روس در ایران اتفاق افتاد و شرح آن اینکه سفیر روس تازه وارد طهران شده بود که بمطالبه دو نفر زن از رعایای متصرفات جدیده روس پرداخت تا تحقیق کند ایرانیها با آنها بچه نحو سلوک کرده اند دو نفر زن از اهالی ایروان نزد سفیر فرستاده شد ولی از آنطرف ملاهای ایران آنها را طلب کردند سفیر از پس فرستادن آنها ابا نمود ملاها مردم را بموعظه تحریک بشورش نمودند عوام الناس سفارت خانه

روس را محاصره کرده سفیر را بقتل رسانیدند و بدن او را برهنه بکوچه انداختند
این واقعه اسباب اندیشهٔ خاقان مغفور فتحعلی شاه و مرحوم شاهزاده عباس
میرزا گردید ولی آن اوقات امپراطور نیکلا با عثمانی مشغول بجنگ بود
سفارتی از جانب دولت ایران بروس رفت و رفع آن غائله را نمود
و اثری برآن حادثه مترتب نشد مورخ انگلیسی مینویسد چون شاهزاده
نایب السلطنه از حمایت و همراهی انگلیسها دور افتاد با روسها بنای
مخالصت و اتحاد را نهاد بعد از آن مورخ مشارالیه میگوید مادهٔ ششم
عهدنامهٔ گلستان این بود که امپراطور روس در مقابل آنچه از ایران
انتزاع کرده متعهد میشود هر شاهزاده را دولت ایران بولایت عهد
انتخاب کند او را بتخت و تاج سلطنت نایل سازد و بعبارهٔ اخری ضامن
اجرای این عمل باشد و در عهدنامهٔ ترکمانچای این اختصاص را بوجهی
بشاهزاده نایب السلطنه عباس میرزا راجع نموده بودند و در هر دو عهد
نامه قید شده بود که مودت و اتحاد دولتین روس و ایران مستدام خواهد
بود اما تصرف مرو و سرخس داخل در شروط و قرارداد آن عهدنامه نبود
و فی الحقیقه روسها با ایران نقض عهد کردند از آنوقت که روسها با ایران

رابطه بهم رسانیدند ابتدا خود پطر کبیر فتح باب نقض عهد نموده چنانکه پیش اشاره
نمودیم با اینکه با شاه طهماسب قرارداده بود افاغنه را از ایران بیرون کند
اقدامی باین کار نکرد و با عثمانیها متفق شد که ممالک ایران را تقسیم کنند
اگرچه پطر کبیر از این نقض عهد سودی حاصل ننمود ولکن وضع بدرستی معلوم شد
و بدقولی روسها را هم مردم ایران دانستند هم افاغنه و گمان ما اینست
که پطر کبیر اگر این بدقولی را نمیکرد و افاغنه را چنانکه بشاه طهماسب وعده
داده بود از ایران میدوانید باز هم تا آخر کار سلوک خوشی با شاه طهماسب
نمی نمود و همانطورها که نادرشاه با آن پادشاه کرد پطر کبیر نیز میکرد و ملکه کترین
اگرچه نسبت بوالی گرجستان و رعایای او که عیسوی مذهب بودند اظهار
مهربانی و غمخواری و حمایت کرده مملکت آنها را از تحت اقتدار مسلمانان
خارج ساخت ولی چون خود برآن مملکت مسلط شد آنجا را تصاحب نمود
نه اینکه آنها را از زیر بار بیرون آورده آزاد ساخت راست است که
قشون ایران عیسویهای گرجستان را بقتل رسانیده بودند و بنابراین باید این
مملکت از دست آنها برود اما روسها هم چندان بخود اهالی آن سرزمین
ملاطفت نکرده بلکه ایشان را در محکومیت ابدی جای داده و گرجستان را

طوری متصرف شدند که دیگر والیان آن ولایت روی اختیار و آزادی
ندیدند پس از آنکه روسها با هم مذهبان خود این قسم رفتار نمایند مسلمانان
چه توقع از آنها باید داشته باشند و چه اطمینانی بدوستی و حمایت و قول و
قرارداد آنها بهم رسانند تا شاهزاده عباس میرزای نایب السلطنه مخالف
خیالات روس بود آن دولت سبک جداگانه داشت چنانکه در عهدنامه
گلستان تأیید عموم شاهزادگان ایران را که بولیعهدی نایل میگردند
برعهده گرفت اما چون آن مخالفت بموالفت مبدل شد در عهدنامهٔ
ترکمانچای آن تأیید را دولت روس مخصوص شخص آن شاهزاده کرد اما
آثار روابط دولت انگلیس با ایران باید دانست که از سال هزار و پانصد و
شصت و یک میلادی شروع نموده است یعنی از آن وقت که ملکه الیزابت
با شاه طهماسب اول مکاتبه نموده و بنای نامه و پیغام را گذاشت بعدها
در سنهٔ هزار و هفتصد و شصت و سه عهدی فیمابین حکومت هندوستان
و کریمخان زند منعقد گردید اما تکمیل روابط دولتین مشارالیهما از آنوقت
شد که سرجان مالکم بسفارت بایران رفت در سال هزار و هفتصد و نود و نه
لرد ولسلی فرمانفرمای هندوستان خواست سفارتی از جانب دولت

انگلیس بایران رود و دو سه مطلب را عجالةً بدولت ایران القا کند یکی آنکه
دولت ایران مملکت هندوستان را از تاخت و تاز افاغنه محفوظ بدارد
دیگر آنکه دولت فرانسه در ایران نفوذ و اقتداری بهم نرساند سیم آنکه
تجارت انگلیس در ایران شیاع و رواجی داشته باشد برای مقاصد
مزبوره بود که سرجان مالکم از جانب حکومت هندوستان با تحف
و هدایای گرانبها از جانب حکومت هندوستان ببندر بوشهر و از آنجا
بدربار پادشاه ایران رفت پادشاه ایران در آنوقت خاقان مغفور
فتحعلی شاه بود و در وقت پذیرش سفیر حکومت هندوستان پیکر
خود را به معادل بیست کرور تومان جواهر مزین نموده بود هدایای
دولت انگلیس در دربار دولت ایران مقبول افتاد و خاقان مغفور مقرر
فرمودند حاجی ابراهیم خان با سفیر دولت انگلیس عهدی منعقد نماید در
این اثنا امیر افغانستان زمانشاه وفات کرد و آن خوفی که انگلیسها
از حملهٔ افاغنه داشتند یکباره رفع شد اما قبل از مردن زمانشاه
آن عهدنامه ترتیب یافته و مقاصد مزبوره در آن نگاشته شده بود
خلاصه چون دولت انگلیس هم از حملهٔ فرانسه بهندوستان و هم از حملهٔ افاغنه

بر آن مملکت اندیشه داشت شرایط عهدنامهٔ منعقده با ایران از این قرار بود .
اولاً اگر امیر افغانستان بخواهد بر هندوستان حمله کند پادشاه ایران
لشکر بآن مملکت کشیده آنجا را زیر و زبر نماید ثانیاً اگر عهد و قراردادی
فیمابین ایران و افغانستان مقرر شد یکی از شروط آن این باشد که
افاغنه هرگز کاری با متصرفات دولت انگلیس نداشته باشند ثالثاً
اگر از امرای افغانستان یا سلاطین فرانسه کسی با دولت ایران
بخواهد جنگ کند دولت انگلیس حتماً و لزوماً لوازم و مهمات حربیه فراهم
نموده و در یکی از بنادر ایران آنرا تسلیم کارگذاران این دولت نماید
رابعاً هر وقت فرانسه قصد کنند که قشون خود را در یکی از جزایر یا سواحل
ایران اقامت دهند دولت انگلیس لشکری بایران فرستاده
باتفاق عساکر ایرانی قشون فرانسه را از آن محل بیرون کنند همچنین اگر
یکی از اشراف و بزرگان فرانسه بخواهند در یکی از بنادر و جزایر ایران
سکنی گیرند نگذارند .
این عهدنامه در سنهٔ هزار و هشتصد و یک منعقد گردید و این قبل از جنگ
معروف و مشهور ناپلیون بود با امپراطور روس که بعد از آن جنگ صلح کرده

و اتفاق کرده که باهم حمله بهندوستان نمایند و مقصود عمده از معاهدهٔ
دولتین انگلیس و ایران میتوان گفت جلوگیری فرانسه بود از حمله بهندوستان
و محروس داشتن این مملکت از این قبیل حوادث ولی عهودیکه بعد مابین
دولتین مشار الیهما منعقد شد هم بملاحظهٔ نفوذ فرانسه بود و هم روس تا
ناپلیون اول در کار و مقتدر بود انگلیس آنی از حرکات فرانسه و روس
غفلت نمی نمود و پیوسته سعی داشت که نگذارد فرانسه با ایران رابطهٔ
درستی بهم رساند و نتواند باتفاق روس بهندوستان حمله نماید .
اما نفوذ دولت فرانسه در ایران در سال هزار و هشتصد و هشت بقدری زیاد
شده بود که وقتی لرد مانتو فرمانفرمای هندوستان دوباره سرجان مالکم را
مأمور ایران کرد از جانب دربار دولت ایران در ورود او باین مملکت منع
کردند این فقره بعد از آن بود که سرهرفرد را دولت انگلیس از انگلستان بسفارت
بایران فرستاد سرجان ملکم بواسطهٔ نفوذ فرانسه نتوانست قدم بخاک ایران
گذارد ولکن سرهرفرد بدون هیچ واهمه با کمال قوت قلب وارد طهران شد
سفیر فرانسه که رسوخی در دربار ایران بهم رسانیده بود بعد از صلح ناپلیون با دولت
روس بدولت ایران وعده در باب مخالفت روس نمیداد لهذا از طهران

بپاریس مراجعت کرد و میان سرهرفرد و میرزا شفیع صدر اعظم در باب یکی از
شرایط عهدنامه که ترتیب داده بودند مشاجره در گرفت و میرزا شفیع بسفیر
مشار الیه گفت تو اینجا آمده که مرا فریب دهی سفیر متغیر شده در جواب گفت
ای پیرخرف تو چه جرأت داری که از این قبیل سخنان بمن میگوئی و حال
آنکه من در اینجا نایب مناب و وکیل پادشاه انگلستان میباشم اگر ملاحظهٔ شخص
پادشاه ایران نبود هر آینه سر ترا چنان بدیوار میزدم که مغزت از دماغت
بیرون بیاید آنگاه میرزا شفیع بعضی از نوکرهای خود را بمنزل سرهرفرد فرستاد
و مسودهٔ عهدنامه را مطالبه نمودند و بنای داد و فریاد را گذاشتند سرهرفرد
از جای خود برخاسته گفت اگر در اینجا بمانید و هیاهو کنید شما را خواهم زد
فرستاده های میرزا شفیع بازگشته در بین راه بهم میگفتند این فرنگی دیوانه
شده یا مست است مختصر آن عهدنامه امضا شد ولی فرمانفرمای هندوستان
آنرا قبول نکرد چه مقصود او این بود که از هندوستان سفیر بایران فرستاده
شود نه از انگلستان این بود که دوباره سرجان ملکم را چنانکه گفتیم بایران
فرستاد و کاری از او ساخته نشد بعد از آن در سنهٔ هزار و هشتصد و چهارده
میلادی سر الیس و مستر مری از انگلستان مأمور سفارت ایران شدند و مقرر

شد عهدی با پادشاه ایران منعقد سازند دولت انگلیس ساعی بود که نفوذ
او در ایران بطور استدامت باشد و از آنطرف در اروپا در سال هزار و هشتصد و
پانزده در موضع واترلو ناپلیون اول را شکست داده حبس کرده بودند گویا
همانطور که بعد از وفات امیر افغانستان زمانشاه دولت انگلیس از حملهٔ افاغنه
بهندوستان مطمئن شده بود از محبوس شدن ناپلیون هم خوف اتفاق
فرانسه و روس و حملهٔ آنها بهندوستان نیز برطرف شده عهدنامه که مستر الیس و
مستر مری بتوسط میرزا شفیع صدر اعظم و میرزا عبدالوهاب بستند در آن اختصاصی
برای منع نفوذ فرانسه در ایران قرار ندادند بلکه منع نفوذ عموم دول مذکور
داشتند خواهش و توقع دولت ایران این بود که دولت فرانسه مانع
تعدی و حملهٔ روس بر ایران شود و وقتی که ناپلیون با روس جنگ میکرد
دولت ایران را بمخالفت روس برانگیخته بود اما بعد از صلح ناپلیون با دولت
روس دولت فرانسه چگونه میتوانست خواهش و توقع دولت ایران را عمل
آورد این بود که مابین دولتین فرانسه و ایران کدورت حاصل شده و
سفارت فرانسه در ایران پیشرفت بهم نرسانید و اینکه در عهدنامهٔ سابق ذکر
اختصاصی بمنع نفوذ فرانسه ندادند از آن بود که از این نفوذ جز اسمی باقی نمانده

و رسمی نداشت و دولت انگلیس وسایلی دراره یا بهم رسانیده بود که بطور یقین
میدانست شأن و شوکت ناپلیون بیش از چند یوم دوام نخواهد نمود و یا مقتول
خواهد شد یا محبوس و چون ناپلیون را حبس کردند دیگر دولت انگلیس چه حالت
داشت که در عهدنامه منعقده با ایران نفوذ فرانسه را قید کند در صورتیکه دیگر
مطلقا اندیشه از آن دولت نداشت یعنی دولت فرانسه همان قدر طرف ملاحظه
بود که در عهدنامه مزبوره مذکور شده و از همین عهد مقاصد دولت انگلیس عمل
میآمد و برای دولت ایران هم بی فایده نبود عهدنامه پلیتیکی ایران برای عموم دشمنان
انگلیس بود اما بعد از آنکه روس با ایران جنگید فقط موضوع آن عهدنامه دولت
روس شد شرایط مذکوره در عهدنامه طهران از این قرار بود .

اولا اگر جنگ فیمابین دولت ایران و دولت دیگر در بگیرد و دولت ایران
ابتدا اقدام بجنگ نکرده باشد قشون دولت انگلیس لشکریان ایران را مدد
نمایند یا اینکه سالی دویست هزار تومان برای مصارف و مخارج لشکر دولت
انگلیس بدولت ایران بدهد .

ثانیا اگر یکی از دول فرنگ با ایران اقدام بجنگ نماید اگر چه مابین آن
دولت و دولت انگلیس صلح و دوستی باشد باز یا بقشون یا بمبلغ مزبور دولت

انگلیس کمک بدولت ایران نماید .

ثالثا اگر افاغنه بهندوستان حمله کنند دولت ایران لشکر بافغانستان بکشد و
افاغنه را فارغ البال نگذارد .

رابعا اگر طاغیان و مقصرین ایران بخاک انگلیس پناه برند آنها را از ممالک
خود اخراج کنند و اگر ایشان جد کرده و خارج نشوند گماشتگان دولت
انگلیس آنها را گرفته بایران بفرستند در شرط اول قید شده بود که ادای مبلغ
مزبور فقط در اوان جنگ است با شرط مذکور دائمی نخواهد بود و شرط نهم
این عهدنامه نیز این بود که اگر جنگ فیمابین ایران و افغان در گرفت
تا جانبین از دولت انگلیس مداخله نخواهند مداخله نکنند و توسط ننماید این
شرایط برای پیشرفت کار انگلیس کافی بود و اما روسها هنگامیکه در باب تحدید
حدود با ایران جنگ کردند انگلیسها گفتند چون ایران ابتدا اقدام و سبقت
بجنگ کرده است معاونت لشکری با وی نمی بایست نمود و بخاقان مغفور
فتحعلیشاه گفتند از دو شرط اول و دوم عهدنامه صرف نظر باید کرد و دولت
انگلیس سالی دویست هزار تومان بدولت ایران میدهد که او از بابت خسارت
جنگ بدولت روس بدهد و دولت روس بعد از جنگ با ایران و غلبه

کردن بر عساکر این مملکت دولت مشار الیها را الزام نمود که پانزده کرور
خسارت جنگ بدهد و دولت انگلیس یکی از تعهد شرط اول که دادن
سالی دویست هزار تومان باشد تا دوازده سال بجای آورد و بعنوان
اینکه دولت ایران اسباب ظهور و وقوع این جنگ شده امداد لشکری
باو ننمود ولی از مطالب مسطوره چنین بنظر میآید که انگلیس دست از معاونت
ایران کشید و او را بحال خود گذاشت تا دشمن بر او ظفر یابد و غلبه کند اگر
سبقت و اقدام دولت ایران سبب شد که دولت انگلیس امداد قشونی
بدولت ایران ننماید پس میباید سالی دویست هزار تومان را هم ندهد
چه آن سبقت و مبادرت این حق را هم باطل میکرد و وقتی میبایست
این وجه بدولت ایران برسد که خود اسباب اشتعال نایره جدال نکرده
ممکن است دولت انگلیس این وجه را محض ابقای دوستی با ایران داده
باشد اما در وقت جنگ فقط دادن پول چندان مفید نیست و امداد
قشونی لازم است و بر دولت انگلیس بود که در چنین حالی ایران را تنها
و بی مدد نگذارد و اگر بقشون کمک میکرد و پول نمیداد بهتر بود امداد
نکردن دولت انگلیس با ایران بقشون و کمک خود را منحصر کردن بدادن

پول معلوم مینماید که دولت انگلیس در صدد استرضای خاطر دولت روس
بوده و صرف نظر کردن از شرط اول و دویم عهدنامه این مطلب را ثبوت
میرساند و مؤید این خیال است که دولت روس بعد از آنکه دولت ایران را
الزام بدادن پانزده کرور خسارت جنگ کرد از قیدها که علاوه برادای
مبلغ مزبور نمود این بود که باید دولت ایران نظر بشرط اول و دویم
عهدنامه طهران نداشته باشد و آنرا لغو انگارد .

دولت انگلیس باین خیال که در آینده از بعضی مخاطرات محفوظ ماند با دولت
ایران خوب نکرد و نقض عهد نمود و یکی از دوستان حقیقی خود را از دست داد
و همین فقره اسباب نقص و کسر دولت انگلیس در ایران گردید و چنین مینماید
که در آن اوان دولت روس از دولت انگلیس گله کرده باشد که چگونه
دولت مشار الیها از یکطرف اظهار مودت و اتحاد با دولت روس مینماید
و از طرف دیگر برخلاف میل دولت روس با دولت ایران عهد و پیمان
منعقد میسازد دولت انگلیس راه حزم و احتیاط را پیش گرفته و مآل اندیشی نمود
شرایطی که برخلاف میل و مرام روس بود خود را مقید ننساخت دانشمندان
انگلستان در باب این نقض عهد دولت انگلیس تحقیقات کرده اند از جمله

مستر کنینگ میگوید علت نقض انگلیس اقدام سابق ایران بتحریک روس
بود اما مستر جستین شیل در جواب گفته است غرور و حرص دولت روس که میخواست
نفوذ او در ایران غلبه داشته باشد و یک قسمت از مملکت ایران را تصرف
کرده خیال داشت باز هم بنواحی دیگر دست اندازی کند سبب جنگ
ایران و روس شد سر جان ملکم مینویسد این وضع حرکت انگلیس محض حزم
و دور اندیشی نبود بلکه آنرا باید حمل بر بی انصافی و بی قاعدگی کرد و از همان
روز که این سبک را پیشنهاد نمود شأن و نفوذ و اقتدار او در ایران رو
بتنزل نهاد و نفوذ و اقتدار روس ترقی نمود و رفته رفته زیاد شد و از نتایج
اقتدار او اینکه شهریار مبرور محمد شاه پادشاه ایران را تحریک و ترغیب
بلشکرکشی هرات کرد در ماه فوریه سال هزار و هشتصد و سی و سه میلادی
مخصوص همین کار یکی از نوکرهای فرانسوی خود را بطهران فرستاد که پادشاه
ایران را بر آن بدارد که لشکر بهرات فرستد شاهزاده کامران پسر سلطان
محمود صدوزائی حاکم هرات در خراسان و سیستان صدمه زیادی با اهالی
ایران زده بود و با مرحوم نایب السلطنه عباس میرزا نیز خلاف و نقض عهد
کرده بنابراین دولت ایران در آنوقت حق داشت که لشکر بر سر کامران

بکشد اما کامران بعذرخواهی پرداخت و عذر او پذیرفته شد و از لشکرکشی
درگذشتند همینکه شهریار مبرور محمد شاه بر تخت سلطنت ایران جلوس کرد
عذرهای کامران را واهی شمرده و قصد فتح هرات نمود ولی مسلم بود که این
کار بتحریک روس است و دولت انگلیس همیشه صلاح و صرفه دولت ایران را
منظور داشته نصیحت میکرد که دولت مشارالیها بخیال مملکت گیری نباشد
و بمحاربات خارجی بی جهت خود را ضعیف ننماید اما دولت روس عکس
این مطلب را بدولت ایران القا مینمود و میل او این بود که دولت ایران
ضعیف شود فرضاً که هرات را هم فتح کرد با دولت انگلیس مقابل گردد
دولت روس بمقصود خود نایل گردید و وکلای او دربار دولت ایران را
فریب دادند و قشون ایران بطرف هرات حرکت کردند شک نبود
که این حرکت دولت ایران را که بتحریک روس بود دولت انگلیس متحمل نمیشد
و تن در نمیداد که کلید هندوستان یعنی هرات بدست دولت ایران
باشد اما در ظاهر هم چیزی نمی گفت زیرا که بشرط نهم عهدنامه طهران معتقد
بود و بدینواسطه است که مورخ انگلیسی مینویسد اگر ما خود را بمیان میانداختیم

و جلو ایران را از حمله بهرات میگرفتیم برخلاف شرط نهم عهدنامه طهران حرکت
کرده بودیم

در سال هزار و هشتصد و سی و هشت که دولت ایران لشکر بهرات کشید خود شهریار
مبرور محمد شاه سردار قشون بود و آصف الدوله غوریان را گرفت بعد از آن شهر هرات را
محاصره کردند و این محاصره مدتی طول کشید و شخص انگلیسی تدبیر کار افاغنه را مینمود
این بود که عساکر ایران نتوانستند بمقصود خود نایل شوند و آخرالامر چون قشون
انگلیس از هندوستان بخلیج فارس آمد و جزیره خارک را بگرفت و بمرحوم محمد
شاه اظهار داشتند که اگر دست از محاصره هرات نکشند در روابط انگلیس و ایران
خللی پیدا خواهد شد روز نهم ماه سپتامبر همانسال دست از محاصره کشیدند
روسها در این فقره کاری از پیش نبردند ولی تدبیر دیگر بکار بردند یعنی یک نفر
کاپیتن را که حکومت اورانبورک داشت بافغانستان فرستادند و او در
کابل و قندهار بدسایس پرداخت و از آنطرف یکی از جزایر ایران را گرفتند
در سال هزار و هشتصد و چهل و چهار میلادی یار محمد خان وزیر کامران کامران را
بقتل رسانید و خود حاکم هرات شد و تمام سرداران و شاهزادگان صدو
زائی را از هرات و نواحی آن بیرون کرد مشارالیه در هشتم ماه ژانویه سنه هزار و

هشتصد و پنجاه و یک وفات کرد و تا حیات داشت خود را بدولت ایران
بسته بود بعد از آن پسرش سید محمد خان جانشین وی شد این حاکم جدید
بکلی مطیع ایران گردید و چند نفر از بزرگان هرات را گرفته بمشهد فرستاد
در واقع مثل این بود که دولت ایران سید محمد خان را والی هرات کرده
باشد این موقع برای ایران مناسب بود که هرات را متصرف شود اما بهانه
و تدبیری لازم بود کهن دل خان بارکزائی از قندهار بجانب فراه حرکت نمود عباس
قلیخان برای مدافعه او از مشهد بطرف هرات روانه گردید در سال هزار و هشتصد و
پنجاه و دو میلادی عساکر ایران قلعه هرات را گرفتند و قدری هم از قشون ایران
در غوریان بود دوباره دولت انگلیس بنای دخالت را گذاشت و بعد از
مشاجره زیاد در بیست و پنجم ماه ژانویه سنه هزار و هشتصد و پنجاه و سه عهدی
فیمابین انگلیس و ایران منعقد گردید و در این معاهده مقرر شد که هیچوقت ایران
لشکر بهرات نکشد و هیچگونه مداخله در کار هرات نکند و خطبه و سکه ایران در هرات
متروک باشد و قونسول و سفرای ایران در هرات نماند و خوانین هراتی را که در
مشهد محبوس اند رها نمایند بنابرین قبل زمانی ایران نظر بطرف هرات نیفکند
در سنه هزار و هشتصد و پنجاه و پنج دوباره انقلابی در هرات روی داد .

توضیح آنکه محمد یوسف نبیره حاجی فیروزالدین که از قبیله صدوزائی بود و بعد از
کشته شدن کامران در سنه هزار و هشتصد و چهل و چهار میلادی از بابت خصومت
یار محمد خان بمشهد گریخته بود و بعد از آن سردار یکدسته قشون غیر منظم ایران
شده و بحکم شاهزاده سلطان مراد میرزا حکمران خراسان در شهر جام واقع در
حدود هرات توقف داشت درین اثنا چند نفر از رؤسای هراتی او را بهرات طلبیده بودند
که آنها را از تعدی و ظلم سید محمد خان خلاص کند و چون در آنوقت نخواست
بواسطه بی استعدادی بهرات برود دوباره در دفعه ثانیه بهرات سید محمد خان را هلاک
نمود از صورت حال معلوم شد که دولت ایران راضی باین امر بوده و
حرکات شاهزاده محمد یوسف را پسندیده و کلید حصول مقاصد خود دانسته است
چه درین هنگام اعلیحضرت ناصرالدین شاه نیز چون پدر تاجدار خود بخیال
افتاده بودند که مملکت خویش را از طرف افغانستان وسعت دهند و صدراعظم
هم ایشان را ترغیب کردند و برای گرفتن هرات بهانه بدست آوردند .
کهندل خان والی قندهار در سال هزار و هشتصد و پنجاه و پنج وفات نمود
و برادرش دوست محمد خان در ماه اکتبر همان سال بقندهار شتافته آنجا را
ضمیمه متصرفات خود گردانید پسر کهندل خان که از عم خود شاکی بود فرارا

که هراتیها او را طلب نمودند عازم هرات شد و بمحض رسیدن

بطهران رفت و بدربار ایران عرضه داشت که دوست محمد خان قصد تصرف هرات
دارد و دولت ایران این فقره را بهانه کرده در ماه مارس سال هزار و هشتصد و
پنجاه و شش بحکم سلطان مراد میرزا عساکر ایران بهرات حمله کردند دولت انگلیس
بتوسط سفیر خود مستر مری بدولت ایران اظهار نمود که حمله بهرات اسباب نقض
عهدی است که با دولت انگلیس بسته اید صدراعظم ایران گوش بسخنان مشارالیه
نداده بلکه صدمه زیادی باو و بآن کسانیکه در تحت حمایت انگلیس بودند وارد
آورد و عساکر ایران شهر هرات را بگرفتند دولت انگلیس البته راضی نمیشد کلید
هندوستان بدست پادشاه ایران باشد خاصه درصورتی که دولت
روس ایران را بفتح هرات وادار کرده بود در ماه نوامبر سنه مذکوره فرمانفرمای
هندوستان بدولت ایران اعلان جنگ نمود و اظهار داشت چون دولت
مشارالیها بواسطه گرفتن هرات نقض عهد کرده باید مهیای جدال باشد قشون
انگلیس بحدود ایران رسید و در چند موضع عساکر آن دولت را شکست داد
در سال هزار و هشتصد و پنجاه و هفت مفسدین هندوستان بر دولت انگلیس
شوریدند و قشون ابواجمعی ژنرال اُترم که در ایران بود لزوماً بهندوستان
احضار شد و اگر مسئله شورش هند در کار نبود باین زودی قشون انگلیس از ایران

مراجعت نمیکرد اما از آنجاکه این قشون فتوحات کرده بود همینقدر اقامت او
در ایران باز اثری نمود یعنی در چهارم ماه مارس سنه هزار و هشتصد و پنجاه و هفت
در پاریس عهدی فیمابین انگلیس و ایران منعقد گردید و دولت ایران متقبل
شد که هرات را تخلیه کند و بعدها قصد تسخیر این ایالت ننماید و از خیال سکه
و خطبه خود درین ناحیه بگذرد و برای مطیع ساختن هراتیها تدبیر بکار نبرد و در امور
داخله افغانستان هرگز مداخله نکند و تمام محبوسین هراتی را نیز بدون مطالبه
وجهی مرخص و رها نماید و از مستر مری بجهت اهانتی که باو شده عذر بخواهد
و او را با کمال احترام و پذیرائی شایان وارد طهران کند و صدراعظم از جانب
پادشاه معذرت نامه برای مستر مشارالیه بنویسد نیز خود پادشاه هم چند کلمه
عذرخواهی مرقوم فرمایند و مضمون دستخط مبارک طبع و منتشر شود و روز ورود
مستر مری بطهران صدراعظم بعزت و احترام او را استقبال کند تا دوستی قدیم
تجدید شود شرط چهارم عهدنامه مزبوره این بود که دولت انگلیس بهیچوجه
حق ندارد از رعایای ایران حمایت کند مگر مستقیماً نوکر سفارت انگلیس باشند
و این شرط درصورتی مجری خواهد بود که با سایر دول خارجه هم همین معامله شود
بعد از این معاهده دولت روس با ایران عهدی بست که برای او بسیار

مفید بود اگر دولت انگلیس بر ضد روس ایران را بقشون خود امداد مینمود دولت
روس هرگز موقع نمی یافت که چنین عهدی با ایران منعقد سازد و بر نفوذ
خود درین مملکت بیفزاید و از نفوذ انگلیس کاسته شود دولت انگلیس خود
دو شرط را از عهدنامه خارج کرد و از امداد ایران دست کشید درینصورت
دولت ایران چاره جز این نداشت که با دشمن و مخالف خود اظهار
دوستی و اتحاد نماید زیرا از اینطرف مأیوس شده بود مشاجره و منازعه هرات را
نیز باید تحریک روس دانست در عهد شهریار مبرور محمد شاه که دولت
انگلیس در مسئله هرات دخالت کرد و قشون ایران مراجعت نمود دولت
ایران خیلی از دولت انگلیس آزرده و مأیوس گردید و روس برای پیشرفت
کار خود آنچه توانست مابین انگلیس و ایران تفتین کرد بعد از معاهده آخر
روس و ایران دیگر جنگی واقع نشد دولت روس با ایران جنگ
میکرد که مراوده آن دولت را با انگلیس قطع کند و نفوذ خود را درین مملکت
زیاد نماید بعد از آنکه این دو مقصود حاصل شد دیگر چه لزوم داشت که با
ایران بجنگد و سختگیری کند روس تردستی مابین ایران و انگلیس بر سر
مسئله هرات نفاق انداخت و کار را بجائی کشانید که با هم جنگ کردند

اگرچه بواسطهٔ این جنگ ایران از داشتن هرات محروم گردید اما دوستی و اتحاد ایران و انگلیس هم بحال خود بطور دلخواه نماند و معاهده بعد از مسئلهٔ هرات بدرستی کدورت باطنی را رفع نکرد و دوستی و اتحاد حقیقی برقرار نشد در مسئلهٔ هرات ایران و انگلیس هر دو نقض عهد کردند و هر یک از جهتی حق داشتند دولت ایران میخواست مملکتی را که همیشه با او ارتباط داشته دوست محمد خان متصرف شود و دولت انگلیس نمیخواست بتدبیر روسها ایران هرات را مسخر کرده باشد چون دوست محمد خان هرات را بگرفت اینولایت برای او باقی ماند از سال هزار و هشتصد و پنجاه و پنج که با امیر دوست محمد خان و دولت انگلیس عهد صلحی منعقد ساخت حکومت امیر مشارالیه را دولت مشارالیها تصدیق نمود و حکومت طایفهٔ بارکزائی را دولت انگلیس ظاهراً از انجهت جایز دانسته بود که این طایفه با روس راهی نداشتند و قبول نکردن حکومت ایران در هرات از آن بود که رابطهٔ مودت این دولت با دولت انگلیس استحکامی نداشت و انگلیس با ایران اطمینان نمینمود بلکه آنوقت ماندن هرات در تصرف ایران چنان بود که در تصرف روس باشد اما آنزمان روسها هنوز خیلی دور بودند و هنوز سمرقند و خیوه

و خوقند را متصرف نشده بعد از فتح ولایات مزبوره بهرات نزدیک شدند و مرو و پل خاتون و سرخس وغیره را نیز برضای دولت ایران یا با عدم رضای آن دولت تصاحب کردند و ایران هم تمکین کرد و روس خیلی بهرات نزدیک شد بنابرین وضع امور تغییر یافت در آوان محاربه با کابل دولت انگلیس هرات را بایران میداد ولی روس نگذاشت دولت ایران قبول این عطیه نماید و البته روس نمیگذاشت کاری اتفاق افتد که اسباب خصوصیت و اتحاد ایران و انگلیس شود .

آخرالامر روس بقدری بهرات نزدیک شد که در سنهٔ هزار و هشتصد و پنجاه و پنج بر سر پنجده جنگی در انداخت و آنجا را متصرف شد و در سر تحدید حدود که در باب دشت مرغاب گفتگو میان آمد یک قسمت از آنجا را با پنجده که از توابع هرات بود تصاحب نمود روس ادعا میکرد که پنجده جزو هرات نیست اما چنانکه وقایع نگار روزنامهٔ طمس هندوستان تحقیق کرده جزو هرات و حکومت افغانستان میباشد و این گفته صحیح است .

در روضة الصفا اسم پنجده نگاشته شده و از جنگها که در زمان پیش ازبکها با حکام هرات کرده اند معلوم میشود که هر کس حکمران هرات بوده پنجده و آن

نواحی را هم داشته است مختصر نفوذ روس ایران را از خیال هرات انداخت و نزاعهائیکه دولت انگلیس با ایران بر سر هرات کرد و قرارنامه هائی که بر طبق منافع خود نگاشت هیچ شد و روس خود را نزدیکی هرات رسانید راست است که دولت انگلیس هرات را از پنجهٔ آهنین روس محفوظ داشت ولی بعد از هرگونه تدبیر و هر قسم رابطه نفوذ روس در ایران بر نفوذ انگلیس بچربید و دولت ایران بعد از مأیوسی از انگلیس چکند جز اینکه با روس متفق شود و از نواحی خراسان هرجا را که روس بخواهد باو تسلیم نماید .

باید دانست طایفهٔ صدوزائی را از آن باین اسم میخوانند که ابتدا شخصی صدو نام از ظلم و تعدی حاکم قندهار ستوه آمده بدربار شاه عباس بزرگ آمد و تظلمات خود را با کمال فصاحت و بلاغت بعرض آن پادشاه رسانید شاه عباس را بسیار خوش آمده حوایج و مطالب او را برآورد بعلاوه گفت تو رئیس قبیله و طایفهٔ خود هستی و فرمانی در اینباب برای او صادر شد طایفهٔ صدو ازین فقره خیلی خوشوقت شدند و رئیس خود را باحترام تمام پذیرفتند و آن طایفه در عقاب صدو معروف بصدوزائی شدند افاغنه این سلسله را ابدالی و خیلی مقدس میدانند و شمشیر کشیدن بر روی آنها را حرام میشمارند

بلکه اگر کسی را هم بکشند در صدد قصاص بر نمی آیند و
انتقام از ایشان را جایز
نمیدانند

یوم سه شنبه ۱۲ شهر جمادی الاولی [illegible] محضر تقدیم
حضور جناب [illegible] اتابک
امین السلطان دام اجلاله
نگاشته شد

